

کنفرانس دمشق و روابط ایران و اعراب

یادداشت دکتر ابراهیم یزدی

اعتماد، ۱۳۸۷/۰۱/۲۸

۱- اجلاس اخیر سران اتحادیه عرب در دمشق، در روزهای آغازین سال جدید برگزار شد. به علت اختلافات میان سوریه با اردن، مصر و سعودی و نیز فشار امریکا سران این کشورها در کنفرانس شرکت نکردند. کنفرانس در شرایطی برگزار شد که میزان اختلافات میان دولت های عربی و عدم توانایی آنها در حل مسائل و مشکلات جهان عرب به بالاترین سطح خود رسیده است. در این کنفرانس وزیر امور خارجه ایران نیز حضور داشت و در چارچوب کلیشه های رایج، سلام و پیام رئیس جمهوری ایران به رئیس جمهوری سوریه را ابلاغ کرد و از وی برای سفر به تهران دعوت به عمل آورد. کنفرانس بدون آنکه کمترین گامی در راستای حل مساله فلسطین، لبنان، عراق و... بردارد، در قطعنامه پایانی خود، بار دیگر، به رغم حضور وزیر امور خارجه ایران، ادعاهای امارات متحده عربی را علیه ایران مورد تایید و تصویب قرار داد. حضور وزیر امور خارجه ایران در کنفرانس اتحادیه عرب که ایران عضو آن نیست و علیه ایران قطعنامه هم صادر می کند، چه معنا و مفهومی یا پیامی دارد؟ انگیزه این حضور چه بوده است و با چه محاسبات و تحلیل هایی در این کنفرانس شرکت کرده است. متاسفانه یا تحلیلی وجود ندارد یا منتشر نشده است. روشن نیست که این حضور با دعوت رسمی اتحادیه بوده است یا نظیر موارد مشابه با ابتکار خود ایران و داوطلبانه صورت گرفته است؟

۲- حضور ایران در این کنفرانس حاکی از آن است که تصمیم سازان سیاست خارجی ایران به اهمیت و ضرورت تعامل و هم کنشی با اعراب، حداقل در خاورمیانه پی برده و آن را باور دارند. این حضور همچنین می تواند در جهت حمایت از سوریه در تقابل با امریکا که به شدت علیه برگزاری این کنفرانس در دمشق تلاش می کرد، محسوب شود.

۳- این اولین بار نیست که ایران در روابط خود با اعراب، به طور یکجانبه و بدون نتیجه ملموس مثبت به نفع منافع یا امنیت ملی کشورمان عمل می کند. در گذشته ایران چندین بار تمایل و آمادگی خود را برای بهبود روابط با اعراب از طریق درخواست عضویت در اتحادیه عرب، برقراری روابط دیپلماتیک با مصر و حضور رئیس جمهوری ایران در شورای همکاری خلیج فارس نشان داده است. اما رهبران عرب با سردی و بی تفاوتی و در مواردی با رفتارهای نه چندان دوستانه یا دیپلماتیک با ایران برخورد کرده اند.

۴- ایران در منطقه خاورمیانه از موقعیت سیاسی- جغرافیایی ویژه و برتری برخوردار است. منابع طبیعی فراوان، فرهنگ بسیار غنی و ریشه دوانیده در حوزه فرهنگی- تمدنی گسترده یی از هند و پاکستان تا قفقاز و ترکیه و حتی بوسنی و هرزگوین، ترکیب سنی و آموزشی جمعیت، همه از پیش نیازهای مهم در مناسبات دیپلماتیک و روابط بین المللی بهینه است. موقعیت ایران در این منطقه به گونه یی است که اجرای هیچ برنامه کلانی، چه برخاسته از مناسبات و ضرورت های درونی منطقه، یا متاثر از سیاست های جهان باشد، بدون حضور و مشارکت ایران امکان پذیر نیست. برای اینکه ایران بتواند

نقش موثر خود را در منطقه در راستای منافع و امنیت ملی ایفا کند، هم ایران باید سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک خود را متناسب با آن شکل دهد و هم قدرت های بومی منطقه (اعراب) و هم قدرت های بازیگر موثر؛ آمریکا، انگلیس و اسرائیل باید این موقعیت ایران را به رسمیت بشناسند. اما چنین نیست و موضوع از هر سه طرف با مشکل روبه رو است.

۵- موانع اصلی بر سر راه بهبود روابط میان ایران و اعراب چندین بعد دارد؛ در بعد تاریخی، مسأله عرب و عجم هنوز بر مناسبات سیاسی و فرهنگی سایه افکنده است. در بعد دینی و مذهبی، به رغم مسلمان بودن، اعتقاد مشترک به خدا، کتاب و رسول واحد و تقابل های ریشه دار نه تنها کاهش پیدا نکرده است، بلکه در فرصت های گوناگونی از حد تقابل نظری-فکری خارج شده و رنگ و بوی خشونت های بسیار شدیدی پیدا کرده است. قدرت های صاحب نفوذ در منطقه، به خصوص اسرائیل، از این زمینه های تاریخ، در جهت تشدید درگیری ها سود برده است. صهیونیست ها و اسرائیل نه تنها مایل به بهبود روابط ایران و آمریکا نیستند، بلکه تفاهم و نزدیکی میان ایران و اعراب را هم برنمی تابند. انقلاب اسلامی ایران جنبش های اسلامی در سرتاسر جهان را، چه شیعه و چه سنی، به شدت سیاسی کرده است. این تأثیرات در میان شیعیان به مراتب بیشتر و عمیق تر است. تجدید حیات سیاسی جنبش های شیعه گرا روابط مذهبی شیعه-سنی در کشورهای اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داده است. علاوه بر این متأثر از شرایط سیاسی-اقتصادی در دهکده جهانی تغییرات در مناسبات سیاسی در برخی از کشورهای عربی، نظیر بحرین معادلات و توازن سیاسی را به نفع شیعیان که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند، سامان داده است. در عراق نیز که اکثریت جمعیت را شیعیان تشکیل می دهند برای اولین بار در تاریخ این کشور اقلیت سنی عرب خود را مجبور می بیند که قدرت یکپارچه خود را به نفع شیعیان از دست بدهد. در کشورهای عربی که شیعیان اکثریت جمعیت را تشکیل نمی دهند نظیر لبنان، کویت، سوریه و... سیاسی و رادیکال شدن جنبش های شیعه گرا نقش موثر و کلیدی پیدا کرده اند.

طبیعی است که این تغییرات موجب ناخشنودی رهبران سیاسی و مذهبی سنیان را فراهم کرده باشد. از آنجا که ارتباط تنگاتنگی میان شیعیان این کشورها با حوزه های مذهبی نجف و قم وجود دارد و با توجه به موقعیت ایران این نگرانی ها و ناراحتی ها بر روابط اعراب و ایران اثر سوء بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر اکثریت اعراب سنی نگران قدرت گرفتن شیعیان و ایران در منطقه هستند. علاوه بر موانع مذهبی اختلافات ریشه دار تاریخی نیز مزید بر علت شده است. اختلافات تاریخی قرون گذشته در اینجا مورد نظر نیست بلکه آن مواردی است که در همین دوره ۵۰ ساله گذشته و عمدتاً در اوایل دهه ۱۹۵۰ (۱۳۳۲ به بعد) با اوج گیری ناسیونالیسم عرب در منطقه شروع شده است. در این دوره ابتدا به ابتکار مصر، نام خلیج فارس را به خلیج عربی تغییر دادند. از قرن ها پیش از زمانی که تاریخ به یاد دارد، اقیانوس هند، دریای عمان، دریای عربی و خلیج فارس با همین نام ها خوانده می شده است. هیچ کس ادعا نکرده است که چرا این اقیانوس بزرگ به نام هند یا چرا دریای عمان که بخش اصلی سواحل آن مرز ایران است، به این نام خوانده شده است. از اوایل دهه ۱۹۵۰ - بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آمدن یک دولت استبدادی منصوب از جانب قدرت های خارجی - دولت جدید مصر در تقابل با ایران و آمریکا و انگلیس حامی شاه و برای تحریک عواطف ملی گرایانه اعراب نام خلیج فارس را تغییر داد و امروز این امر به شکل یک گره کور در روابط ایران و اعراب درآمده است. علاوه بر این براساس همین تمایلات افراطی ملی گرایانه کشورهای عربی، مصر، سوریه، لیبی، عراق، یمن، در دوران قبل از

انقلاب این کشورها از گروه های جدایی طلب حمایت می کردند. در روزهای پر آشوب بعد از انقلاب، عناصری وابسته به این گروه ها، از مبداء لیبی دارالطریق سوریه، به مقصد خرمشهر، همراه با مقادیری اسلحه وارد تهران شدند که شناسایی و متواری شدند. بعد از انقلاب اعضای همین گروه ها به تخریب و انفجار لوله های نفت و اماکن و مراکزی در خوزستان پرداختند. دولت لیبی با صراحت از جنبش های جدایی طلب حمایت می کرده است. دولت عراق، ماه ها قبل از حمله نظامی به ایران، به طور مرتب افرادی را برای تخریب به خرمشهر و اهواز و آبادان اعزام می کرده است. علاوه بر اینها، مساله بحرین و جزایر سه گانه در خلیج فارس را نیز باید به این فهرست افزود. بحرین و شیخ نشین های سواحل جنوبی خلیج فارس قرن ها بخشی از ایران بوده و حاکم نشین آنها توسط ایران منصوب می شده است. ورود استعمار انگلیس به خلیج فارس و ضعف دولت مرکزی در ایران، معادله را به ضرر ایران برهم زد. پیگیری تثبیت حاکمیت ایران بر بحرین و جزایر تا سال ۱۹۷۱ یکی از دعوای ایران علیه انگلیس بود. در این سال دولت انگلیس تصمیم گرفت از خلیج فارس بیرون برود. لذا در مذاکرات با شاه ایران توافق کردند که ایران استقلال بحرین و اعراب و انگلیس استقرار مجدد حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه را به رسمیت بشناسند. طبق این توافق مدیریت جزیره ابوموسی مشترکاً توسط ایران و امارات خواهد بود. این توافقنامه در سازمان ملل متحد به ثبت رسید. دولت های عربی خلیج فارس آن را پذیرفتند و هیچ اعتراضی صورت نگرفت. تنها تک معترض قذافی و دولت لیبی بود که در غیاب عبدالناصر داعیه رهبری ناسیونالیسم عرب را داشت و در اعتراض به این توافق روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کرد. (برخلاف ادعای برخی از ایرانیان هوادار قذافی، لیبی روابط خود را با ایران در اعتراض به استبداد شاه قطع نکرده بود.) متأسفانه در آن زمان، روابط دولت شاه با انگلستان به گونه یی بود که این توافق های نه چندان شفاف پذیرفته شد و دولت ایران به مدیریت مشترک ابوموسی تن در داد. به طوری که وقتی انگلیس خلیج فارس را ترک کرد، موضوعی برای ادامه اختلاف و نزاع میان اعراب و ایران باقی ماند.

به این ترتیب موانع بهبود روابط میان اعراب و ایران با ریشه های سیاسی و مذهبی همچنان پابرجا باقی مانده است. اما عوامل دیگری نیز مانع بهبود روابط هستند، از جمله اینکه دولت های عربی منطقه اکثراً روابطی بسیار نزدیک با دولت های انگلیس و امریکا دارند و سیاست های ملی و منطقه یی آنان مستقیماً با اولویت های سیاسی و اقتصادی این دولت ها هماهنگ است و در حال حاضر که ایران در تقابل و رویارویی با دولت امریکا قرار گرفته است و طرفین هنوز نتوانسته اند هنوز اختلافات خود را حل کنند یا آنها را کاهش دهند سیاست های دولت های عربی نیز علی الاصول در ضدیت با ایران است. به عنوان مثال می توان به اقدامات اقتصادی جدید دولت امارات در فشار بر بازرگانان ایران، هماهنگ با تشدید تحریم ها علیه ایران اشاره کرد.

۶- بعد از انقلاب اسلامی، دولت ایران، براساس اولویت های جدید کوشش کرده است که به رغم سوابق نامطلوب و سیاست های غیردوستانه برخی از کشورهای عربی، روابط خود را با همسایگان عرب بهبود بخشد. اما به جز دوره کوتاهی بعد از انقلاب، سیاست خارجی و مناسبات دیپلماتیک ایران با اعراب دچار یک نوع سردرگمی و نوسانات ضد و نقیض زیانبار بوده است.

۷- ایران نمی تواند به دور خود دیواری بکشد و از تعامل و هم کنشی های دوستانه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با دنیای بیرون خودداری ورزد یا به جای بهبود روابط با همسایگان و هم کیشان خود، به ماورای قاره و منطقه برود و در کشورهای دوردست، که نه در سطح جهانی و نه منطقه یی قادر به

کمک به ایران نیستند، روابط نزدیک و سخاوتمندانه یک طرفه برقرار سازد. به رغم تمامی موانع تاریخی، سیاسی و مذهبی، هم ایران و هم کشورهای عربی منطقه به همزیستی مسالمت آمیز و حسن همجواری و همکاری های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با یکدیگر نیازمندند. حضور ایران در کنفرانس سران اتحادیه عرب ممکن است این نگرش را نشان بدهد. اما این کافی نیست. در روابط میان اعراب و ایران هم تعارضات و تناقضات جدی وجود دارد (منطقه سرخ) و هم منطقه سبز یا منافع مشترک دینی، سیاسی و اقتصادی. بهره مندی از منافع و همکاری های مشترک نیاز به یک برنامه کلان دارد. حرکت های مقطعی و تاکتیکی نه تنها جوابگو نیست، بلکه برعکس موجب زیان و کاهش اعتبار ایران می شود. به عنوان مثال، ایران می تواند به جای درخواست عضویت در اتحادیه عرب، اقدامات دیپلماتیک خود را در راستای طرح و برنامه ریزی برای ایجاد یک پیمان امنیتی منطقه بی و عضویت در شورای همکاری خلیج فارس فعال سازد. اتحادیه عرب نیازی به حضور ایران ندارد اما شورای همکاری خلیج فارس بدون حضور و مشارکت فعال ایران سترون است. تلاش برای عضویت ایران در شورای همکاری خلیج فارس بر یک منطق اساسی و اصولی استوار است. تحقق این امر با موانع جدی روبه رو است اما حل یا کنار آمدن طرفین با این موانع خود می تواند هدف بخشی از تلاش های دیپلماتیک قرار بگیرد.